

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

شماره - نهم
آذر ماه ۱۳۳۵

اکنون و آن زمان

دوره - سی و پنجم
شماره - ۹

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم)

سخنوران بی بدیل

سرزمین پهناور ایران از روز کاران کهن بجهات طبیعی و خواص نژادی همواره جایگاه ظهور نوابغ علم و ادب و مهد پرورش خردوران سترک و دلاوران چیره دست بوده است . تاریخ پر نشیب و فراز ایران که زمانی دراز بزرگترین امپراطوری جهان را تشکیل میداده و قرن‌ها بانیروئی خیره کننده بر قسمت اعظمی از شرق و غرب عالم از روی عدل و نصفت فرمان میرانده و دانشورانی فرزانه و فرمانروایانی خردپیشه در دامان خویش تربیت نموده خود مؤید این ادعا میباشد .

در آن ایام که جهان را تاریکی جهل و نادانی و پندارهای واهی فرا گرفته بود سربازان ایرانی بهر نقطه‌ای قدم مینهادند کردار نیک و پنداریک را که زاینده اصول یزدان پرستی بود جایگزین کژیها و پلیدیهای اخلاقی که نتیجه پرستش ارباب انواع بود گردانیده و شکفت تر آنکه در آن عصر بر بریت با مردم سرزمینهای مفتوحه چنان

بارآفت و مهربانی رفتار می‌کردند که حتی دردنیای متمدن امروز هم ندیده و نشنیده‌ایم که غالبی با مغلوبین تا این حد رفتار و هنجار جوانمردانه داشته باشد .

ملت کهنسال ایران هر گاه در طول تاریخ همانگونه که برای همه ملل بزرگ جهان روی داده بعقل و جهاتی موقتاً مغلوب دیگران واقع گردیده پایه‌های ملیتش آنچنان سطر و برومند بوده که نه تنها تند باد حوادث نتوانسته آنرا درهم فروریزد بلکه بیاری فرهنگ و عقل روشن بین خویش توانسته فاتحان مغرور و خون ریز را تابع افکار و امیال میهن پرستانه خود قرار داده پس از مدتی قلیل در خویش مستهلك سازد .

از سوانح دردناک ایران یکی هم حمله قوم حقیر عرب با امپراطوری بزرگ ایران بود که بعلى چند که در تواریخ مضبوط و نظائر آن در دیگر نقاط جهان فراوان روی داده نه تنها از لحاظ مادی زیانهای جبران ناپذیری بیار آورد بلکه از لحاظ معنوی که نتایجش بسی خطرناکتر و بسا ملیت ایرانی سروکار داشت آنرا مورد تهدید قرار داد .

زبان . آداب، رسوم و آئین ایرانی آنچنان گرفتار دگرگونیها و تحولات گردید که بیم آن میرفت کم کم دوچار همان سرنوشتی گردد که دیگر ملل مغلوبه دوچار گردیدند و قومیت و ملیت خویش را برای همیشه از دست دادند .

دانشمندان و ایران پرستان ایرانی بتشویق و حمایت بزرگان و حکمرانان و بالاخره سلاطین دورانیش در برابر این خطر عظیم قیام نمودند و با تشکیل مجامع و دستهها و زنده ساختن داستانهای ملی و حماسه‌های میهنی مانع از آن گردیدند که مردم بیکباره عظمت و افتخارات گذشته را از یاد برده براه و روشی گرایند که با آداب و سنتهای شکوهمند دیرینشان مبانیت داشته باشد .

دهها عالم و نویسنده و گوینده بی‌همال که هر يك در آسمان فضل و هنر ستارگان

فروزانی بودند بتالیف و تصنیف آثار علمی و ادبی پرداختند و گنجینه‌های نفیسی از علم و ادب بوجود آوردند که مبین نبوغ و قدرت اندیشه شگرف ایرانی بود و در پرتو آن نه تنها پایه‌های استقلال فکری و روحی ملی را محکم و استوار ساختند بلکه فاتحین مفرور و خودخواه را نیز بنده و فرمانبردار افکار مدبرانه خویش ساختند .

مکتب عرفان و تصوف که نموداری از ذوق و قریحه سرشار ایرانی و یکی از عالیترین مکاتب اخلاقی و حقیقت شناسی است بدست دوستان ارادتمند و شیفتگان طریق صلح و صفا پایه گذاری گردید و با آثار منظوم و منثور گرانقدری که در این زمینه برای ارشاد و هدایت خلق بوجود آمد سخن و ادب فارسی را با آخرین مدارج کمال رسانید .
دها گوینده نامدار در انواع سخن داد سخن در دادند و با اندیشه‌های بلند خویش سمند سخن را در اقصی نقاط پندار انسانی بجولان در آوردند و با ابداع مضامین بدیع و نکات دقیق غنی‌ترین گنجینه ادبیات جهان را که میراثی بس گرانبهاست برای فرزندان این آب و خاک به یادگار گذاردند .

در میان جمع کثیر سخنوران استاد در تمام طول تاریخ ادب ایران شش تن در میدان سخنوری گوی سبقت را از دیگران ربوده و هر یک در سبک و شیوه مخصوص بخود پایه سخن را بجائی رساندند که برتر از آن از حدود قدرت انسانی خارج و بقول شیخ اجل شیراز : حدهمین است سخندانی و زیبایی را .

فردوسی ، نظامی ، سعدی ، مولوی ، حافظ و خیام با آنکه پیشه‌اش شاعری نبوده در شیوه و روش خود مبدع و مبتکر و پایه سخن را بمرتبه‌ای رسانیده اند که دست فلک بدان نرسد و دیگران همواره از قدیم و جدید ریزه خوارخوان دانش و فضیلت آنان بوده و خواهند بود .



استاد سخن : وحید دستگردی

بکقطعه شیوا

پرورش فرزند

فرزند خویش را بمشقت بزرگ کن
 کز زحمت است هر که براحت رسیده است
 ورنه ز چشم دهر بیفتد چو طفل اشک
 این طفل بی هنر که ترا نور دیده است
 پیوسته در نیاز و تقم باید آن پسر
 کورا پدر بناز و نعم پروریده است
 آسان کشد بساحل مقصود رخت بخت
 آن ناخدا که سختی دریا کشیده است
 در دور سرد زندگی گرم میکنند
 مردیکه سرد و گرم جهان را چشیده است
 آخر به پستی افتد از مرتبه بلند
 هر کس بلند و پست از اول ندیده است
 بس ناز پرورا که بدرد نیاز مرد
 چشم و حید دیده و گوش شنیده است

عبدالرفیع حقیقت - (رفیع)

نہضتہای ملی ایران

(۲۲)

خلع خلافت از محمد امین در شهرهای مکه و مدینہ

طاہر خراسانی ملقب بہ ذوالیمینین و ہرثمہ بن اعین سرداران با تدبیر ولایق مأمون عباسی پس از فتح شہرہای بصرہ ، موصل ، کوفہ ، واسط و مداین بسوی شہر بغداد پیش رفتند ہم زمان با پیشرفت آنها بسوی بغداد آشوب و شورش در تمام قلمرو خلافت بخصوص در شہرہای عربستان حکمفرما بود .

از جملہ در شہر مکہ داود بن عیسی بن موسی کہ حاکم انتصابی امین در شہر ہای مکہ و مدینہ بود امین را از خلافت خلع کرد و بنام برادرش مأمون از مردم بیعت گرفت ، بطوریکہ طبری نوشتہ است وی مردم شہر مکہ را در مسجد الحرام کرد آورد و گفت شمارا یاد ہست کہ ہارون الرشید در ہمین مکان از فرزندان خود امین و مأمون قول گرفت کہ هیچیک از آنان برخلاف عہدنامہای کہ نوشتہ و بر در کعبہ آویختہ است عمل نکنند و شمارا نیز بر آن گواہ گرفت و از شما خواست چنانچہ ہریک از آنها طبق مفاد عہدنامہ رفتار نکنند از ہمکاری با وی خود داری نمودہ و بیاری طرف مقابل ہشتابید .

اکنون چون محمد امین آن عہد را شکست و عمال اعزامی او عہدنامہ مذکور را از در کعبہ برگرفته و پارہ کردہ اند من محمد امین را از خلافت خلع میکنم و برای برادرش مأمون از شما بیعت می طلبم شما چہ میگوئید ؟
مردم مکہ ہمگی با انجام این کار موافقت کردند و خطبہ خلافت بنام مأمون خوانندہ شد .

در شهر مدینه نیز که فرزند داود بن عیسی از طرف پدر در آنجا نمایندگی داشت بترتیب فوق‌الذکر عمل شد. داود بن عیسی بن موسی حاکم پرشور شهرهای مکه و مدینه پس از اخذ بیعت خلافت مأمون از مردم مکه و مدینه برای ملاقات مأمون بسوی شهر مرو مرکز حکومت مأمون در مشرق ایران رهسپار گردید. ضمناً جریان واقعه شهرهای مکه و مدینه و خلع امین را از خلافت اسلامی طی نامه ای بااطلاع طاهر ذوالیمینین که در آن موقع بغداد را در محاصره داشت رسانید. وی پس از ورود بشهر مرو نزد مأمون بار یافت و بیعت نامه مردم شهرهای مکه و مدینه را تقدیم داشت و مورد تفقد مأمون قرار گرفت و حکومت شهرهای مکه و مدینه و عک باو محول گردید و مبلغ پانصد هزار درم جهت انعام وی به ولایت ری برات صادر شد (۱).

افول ستاره اقبال امین

ستاره اقبال امین رو به افول بود زیرا واقعه مرگ نابهنگام عبدالملک بن صالح والی جدید ولایت شام که از طرف محمد امین باین سمت منصوب شده بود و متفرق شدن لشکریان وی که برای جنگ با طاهر ذوالیمینین گسرد آوری شده بودند و همچنین شکست علی بن محمد بن عیسی بن نهبک سرلشکر اعزامی امین در جنگ با هرثمه در جلولا و وقایع رنج‌آور دیگر که پی در پی در قلمرو حکومت امین اتفاق افتاد مقدمات شکست حتمی او را فراهم کرد.

محاصره شهر بغداد توسط طاهر ذوالیمینین

عاقبت همانطوریکه انتظار میرفت شهر بغداد پایتخت و مرکز خلافت عباسیان مورد محاصره لشکریان اعزامی مأمون که فرماندهی آن بعهده طاهر ذوالیمینین و هرثمه بن اعین محول شده بود قرار گرفت و دروازه‌های شهر بسختی کنترل شد.

ظاهر زهیر بن‌المسیب را با عده‌ای از افراد سپاه به نهر کلوازا یا کلوازی که در حوالی بغداد واقع است فرستاد . عبیدالله بن‌الوضاح را با عده دیگر به شماسیه گسیل داشت، هرثمه نیز در نهرس یا نهروان که در دو فرسخی بغداد قرار داشت مستقر شد . خود ظاهر بمحلی که به باب انبار معروف بود منزل گزید ، و بدین ترتیب شهر بغداد از چهار طرف مورد محاصره قرار گرفت ، در اینموقع محمد امین خلیفه بی‌تدبیر و عیاش عباسی فقط با پرداخت وجوه مختلف به سربازان و عیاران مزدور برای دفاع از شهر بغداد دل خوش بود .

محاصره کنندگان برای دست یافتن به شهر بغداد به انواع محاربات جنگی متداوله زمان خود دست‌زدند از جمله منجنیق‌های متعددی بر روی برج و باروی شهر نصب کردند و از ورود هر گونه کالا و خواربار به داخل شهر نیز جلوگیری نمودند . با این ترتیب جنگهای متعددی بین آنها اتفاق و این محاصره که در سال ۱۹۶ هجری شروع شده بود مدت ۱۴ ماه بطول انجامید ، در این مدت شهر بغداد وضع اسف‌انگیزی بخود گرفته بود ایجاد قحطی و بی‌غذائی مردم از یکطرف ، عدم امنیت و هرج و مرج از طرف دیگر کار را بر ساکنان شهر دشوار ساخته و ادامه زندگی را برای آنان مشکل نموده بود . در این گیرودار عیاران دست به قتل و غارت زدند . بسیاری از خانه‌ها خراب شد و اموال بیشماری از مردم تلف گشت . اموال و خزائن امین نیز در اثر پرداخت پول و دادن مال به مزدوران با تمام رسید طبری در این مورد چنین نوشته است :

(سال ۱۹۷ اندر آمد و محمد را خواسته بگسست ، و خواسته‌ها و جامه‌ها یا جام‌های زرین و سیمین همی گذاختی و به سپاه میدادی و دروازه‌های بغداد سخت میگردند .)

از این کار نتیجه‌ای عاید نشد و عاقبت امین از عهده پرداختهای مستمریه

مزدوران طماع برنیامد و مستأصل گردید و باحالت یأس و ناامیدی به کاخ مادرخود زبیده که در محله شارستان واقع بود پناه برد ، این کاخ بصورت دژ مستحکمی ساخته شده بود و با درهای آهنین حفاظت میشد .

طبق نوشته طبری : (محمد کوشک شارستان بحصار گرفت و نه امر بود او را و نه نهی ، و نه کس از او ترسیدی نه کس فرمان او کردی . اهل صلاح و علم و ادب همه پنهان شدند و دزدان و طراران غلبه کردند و شهر بگرفتند .)

مردم بغداد که از ادامه این وضع به تنگ آمده بودند پنهانی گروه گروه به لشکریان طاهر و هرثمه می پیوستند بسیاری نیز بعنوان مسافرت به حج از بغداد خارج شدند و به یاران مأمون ملحق شدند .

مردم شهر و روستا و لشکریان و مهران امین نیز بترتیب مخفیانه نزد طاهر و هرثمه به زینهار میآمدند و کار امین روز بروز بسختی می انجامید .

ولی معدودی از متعصبان عرب باشجاعت خاصی از شهر دفاع میکردند ، موضوع فتنه بغداد و جنگها و شهادت این افراد را یکی از شعرای بغداد بنظم درآورده که طبری مورخ بزرگ ایرانی در تاریخ مفصل خود آنرا نقل نمود است .

با فرا رسیدن محرم سال ۱۹۸ هجری قصر شارستان نیز بمحاصره خراسانیان درآمد . در اینموقع طاهر دستور داد آب شهر را از خارج بستند و از ورود آب به داخل شهر سخت جلوگیری کردند .

محمد امین خلیفه عیاش و بی خیال عباسی با همه این اتفاقات و گرفتاریها مانند گذشته غافل از حال مردم محصور و ماتم زده و بی آب و نان شهر بغداد در قصر شارستان به باده کساری و عیش و عشرت میپرداخت ، نقل واقعه زیر بخوبی این گفته را تأیید می نماید :

(يك روز محمد با آخر روز کنیز کی بخواند تا او را سرود گوید ، کنیز ک

بربط بر گرفت و بیتی چند بگفت . محمدر ا اندوه آمد و گفت این ند سرود است ، کنیزك گفت یا امیر المؤمنین مرا معذوردار جزاینم بیاد نبود . گفت دیگر بگوی همان باز گفت . محمد را خشم آمد و گفت . لعنت بر سرود باد ، محمد را قدحی بود قیمتش ده هزار دینار . کنیزك را پای بر آن قدح آمد و بشکست ، محمد را سخت از آن اندوه آمد . پس زوال حال خود در آن مشاهده کرد) . (۱)

این خلیفه بی احساس که بنام امیر المؤمنین خوانده میشد ، حتی درك این مطلب را نداشت که کنیزك بدبخت با دو نظر گرفتن بیچارگی هموعان خود که ناله آنان گوش فلک را کر کرده بود از فرط تأثر و تألم نمیتوانست سرود نشاط انگیز بنوازد و شعر فرح بخش بخواند ، زیرا مصیبتی که دامن گیر افراد محیط او شده بود دست و دل او را به ماتم کشیده بود ، با این وصف همانطوریکه مشاهده شد دست و لب متأثر کنیزك را ترس و وحشت از زور و قدرت مشهود هم نتوانست حتی به سرور و نشاط تصنعی وادارد ،

او برای خلیفه نمیخواند بلکه برای دل متأثر و غمگین خود میخواند و مینواخت و هر چه خلیفه اصرار بر ایجاد نشاط میکرد بر درجه تألم و تأثر او افزوده میشد و بیش خود میگفت جای بسی شگفتی است شخصی که فرمانروای مطلق دولت اسلامی است و باید يك لحظه از فکر مردم خود غافل نباشد ، با ایجاد همه این مصائب رنج آفرین بی خیال از همه جا به عیش و عشرت پرداخته و یکدم از ارضاء هوای نفس غفلت نمینماید . بدبخت مردمی که باز هم او را امیر المؤمنین میخوانند ، عمر عشرت امین بپایان رسیده بود ، وقتی که آب و غذای ذخیره شده در قصر اختصاصی وی بپایان رسید حتی یکروز هم نتوانست با این وضع بسازد . بنا بر این ناچار ب فکر تسلیم افتاد و پنهانی نزد هرثمه زینهار فرستاد و از او درخواست نمود بدون اینکه طاهر از این موضوع مطلع شود

اورا از چنگال طاهر و سربازان خراسانی رهائی داده و بنزد برادرش مأمون بفرستد. و برای ترتیب و انجام این منظور از هرثمه تقاضای ملاقات در جای امنی نمود. هرثمه پس از آگاهی از تصمیم امین برای اینکه فتح قطعی بغداد را به خود اختصاص دهد با پیشنهاد امین موافقت کرد و پنهانی با او قرار ملاقات گذاشت.

طاهر از جریان واقعه مذکور و قرار ملاقات امین و هرثمه که در نیمه یکی از شبها در درون قایقی بر روی آبهای دجله تعیین و مقرر شده بود آگاهی یافت، و برای جلوگیری از انجام تصمیمات پنهانی آنان اقدام عاجلی بعمل آورد. وی دوستان از یاران نزدیک خراسانی خود را مسلح نمود و دستور داد در شب موعود با استفاده از سیاهی شب در کنار رود دجله کمین کنند و خود نیز فرماندهی این عده را برعهده گرفت. در شب موعود هرثمه بدون اطلاع از آگاهی طاهر از قرار ملاقات مخفیانه وی با امین باتفاق چندتن از نزدیکان خود درون قایق منتظر امین شد.

امین نیز در آن شب از ترس طاهر و سربازان او در حالی که بصورت یکی از غلامان ملبس شده و ردائی بر سر کشیده بود بمنظور ملاقات با هرثمه به وعده گاه آمد و با احتیاط خود را به قایق هرثمه که در آن ساعت در انتظار او بود رسانید.

در این موقع طاهر و یاران پرشوری که از دور مراقب آنان بودند به مجرد حرکت قایق هرثمه و امین بر روی آبهای دجله، رقایق‌های خود نشسته و بتعقیب قایق حامل امین و هرثمه پرداختند.

موقعی که قایق آنان بمیان دجله رسید قایق‌های یاران طاهر گردوی حلقه‌ه‌زدند و به تیراندازی پرداختند گروهی از یاران طاهر که قبلاً آماده شده بودند در آب جستند و قایق هرثمه را با حربه‌های برنده از زیر سوراخ کردند و در نتیجه قایق بآب فرو نشست، امین و هرثمه و یاران وی در آب فرورفتند. هرثمه بیاری قایق‌ران خود از مهلکه رهائی یافت و به لشکریان خود پیوست، امین نیز لباس خود را از تن درآورد و شناکنان خود را بساحل غربی دجله رسانید.

طاهر که قبلاً پیش‌بینی این واقعه را کرده بود ده‌مرد به‌مهتری ابراهیم بن جعفر البلخی در آنجا به‌نگهبانی گمارده بود (۱) وقتی که محمد امین پابه خشکی نهاد ابراهیم او را شناخت و کلیمی بر پشت وی افکند و او را محفوظ داشت، سپس او را براسب نشانند و به‌خانه خود برد .

مرگ محمد امین

در حالی که طاهر و همه افراد می‌پنداشتند که امین در دجله غرق شده‌است ابراهیم نزد طاهر آمد و او را از جریان دستگیری امین آگاه ساخت و گفت در حال حاضر امین در منزل وی بسر میبرد پس از آگاهی طاهر از محل اختفای مأمون برای تعیین سرنوشت او بین طاهر و هرثمه و زهیر نزاعی در گرفت (۲) .

طاهر را غلامی بود که او را قریش دندان می‌گفتند پس طاهر برای پایان دادن ماجرا به قریش فرمان داد که سر محمد امین را بریده و نزد او آورد .
قریش برای اجرای دستور طاهر به منزل ابراهیم بن جعفر البلخی که محمد امین خلیفه بی‌تدبیر و بی‌محافظة عباسی در آنجا بسر میبرد رفت و سر او را از تن جدا کرد و نزد طاهر آورد (محرم سال ۱۹۸ هجری)

خلافت امین از روزی که هارون الرشید در گذشت تا روزی که کشته شد چهار سال و هفت ماه و بیست و یکروز بوده‌است و سنش روزی که کشته شد بیست و هفت سال و سه‌ماه و بقولی بیست و هشت سال بود و دوپسر بنام موسی و عبدالله بجای گذاشت .

بامرگ امین علاوه بر برتری فکری برتری سیاسی ایرانیان بر عربان غاصب و از خود راضی بطور بارزی مشهود و مسلم گردید و باوقوع این مرگ تاریخی دوران حکومت سیاسی آنان در ایران بخصوص نواحی مشرق ایران با تاسیس و تشکیل حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل ملی که شرح به‌وجود آمدن آنها در صفحات آینده این سلسله مقالات بیان خواهد شد پایان رسید .

۱- تاریخ طبری چاپ مصر جلد دهم صفحه ۱۸۲ .

۲- تاریخ یعقوبی ترجمه مرحوم دکتر آیتی جلد دوم صفحه ۵۷۴

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

دکتر لطفعلی صورتگر ، نقاش ادبیات فارسی است ، قطعات ادبی را از زبان انگلیسی بفارسی ترجمه مینماید ، چهره تازه‌ای بادیب معاصر می‌بخشد ، روزگار جوانیش در عالم مطبوعات گذشت ، مجله «سپیده‌دم» رادرشیراز منتشر می‌ساخت ، بهترین مجله‌ای که بصورت ماهانه در استان فارس منتشر میشد «سپیده‌دم» بود ، بخش‌های ادبی ، علمی ، اجتماعی بانثر شیوائی در مجله چاپ شد ، در روزنامه‌های «شفق سرخ» و «ایران جوان» و مجله‌های آینده ، «مهر» چاپ‌تهران مقاله‌ها و اشعار ارزنده‌ای نشر میداد ، پس از آنکه دکترای ادبیات انگلیسی را ازدانشگاه لندن دریافت نمود ، مجله آموزش و پرورش وزارت فرهنگ را چندسالی زیر نظر داشت ، ترجمه‌های وی را از بهترین نمونه‌های نثر ادبی زبان فارسی میتوان بشمار آورد ، بعقیده‌من یوسف اعتصامی صاحب مجله «بهار» در ترجمه از ادبیات فرانسه وترکی استاد بود و صورتگر در ترجمه ادبیات انگلیسی هنرمند و تواناست ، کتابهای «سخن سنجی» و «تاریخ ادبیات انگلیس اورا از برگزیده‌ترین آثار جاودانی زبان انگلیسی میدانند .

در نویسندگی سبک خاصی دارد ، نثرش روان و دل‌انگیز است ، شوری در نوشته‌هایش هست که خواننده را موسیقی وار تحت تأثیر قرار میدهد ، سالیان دراز از استادان ادبیات انگلیسی در دانشگاه تهران ورئیس دبیرستان البرز تهران بود ، بعد رئیس‌دانشکده ادبیات شیراز سپس ریاست دانشگاه پهلوی شیراز را داشت ، از این جهت کمتر دستی بسوی خامه صورتگرش دراز میکرد ، در شعر فارسی هم هنرمند و تواناست در مطبوعات کشور اشعار شیوائیش منعکس میشود ، دیوان اشعار صورتگر

چاپ شد و فروغ دیگری بر گنجینه اشعار فارسی افکند، شاعر شیرازی در مقدمه دیوان اشعار خود «برگ‌های پراکنده» مختصر شرح احوالی از خویشتن نوشت، اینجا است که بار دیگر تجلی‌روان تابناک آقامیرزا احمد تبریزی «وحیدالاولیاء» در ادب و فرهنگ فارسی نمودار میشود، در آغاز «دیوان برگ‌های پراکنده» چنین نوشت: آزاده مرد قلندر و صوفی خداپرست و نوع دوست تبریزی که وی را «آقاداتاش» می‌گفتند «مؤسس کتابفروش احمدی شیراز» بی‌مضایقه و بی‌انتظار دریافت بهاء هر کتاب تازه‌ای را که از تهران برای او میرسید، بمن برای مطالعه میداد و از اینکه مانند تمام جوانان لایبالی و بی‌خیال، اوراق آن کتب در هنگام جنگ و جدال کودکانه متلاشی میشدختم برابر وی مردانه نمی‌آورد و مانند آن برک نهال جوان را با آب لطف و مرحمت سرسبز و شاداب میکند و از این کار مسرتی معنوی دارد.

نگارنده ناچیز این سطرها گوید، برادران طریقت ذهبی معنویت خاصی را برای آقاداتاش معتقدند، در تذکره‌های آثار الاحمدیه و غیره که بتازگی تألیف و در شیراز چاپ شده شرح احوال آن صوفی صافی ضمیر ثبت است، تصویری هم از آن پیر دلیل وارسته و روشن‌بین در حجره آرامگاه مجدالاشراف در ایوان شاهچراغ شیراز و در کتابفروشی احمدی در خیابان زند شیراز بیادگار باقی است، و بارها بر سر تربت وی شتافتم و همت‌ها خواستم، کتابفروشی احمدی را شاد روان آقا داداش ملقب به «تاج‌الفرقاء» بدستور «وحیدالاولیاء» رکن اعظم سلسله ذهبیه قریب شصت سال پیش افتتاح نمود و همواره مورد علاقه دوستداران کتاب می‌باشد تا کنون در حدود سی جلد کتاب و رساله از سلسله انتشارات خانقاه و کتابخانه احمدی در عرفان و تصوف چاپ و منتشر شده است.

بتازگی صورتگر کتاب دل‌انگیزی بنام «تجلیات عرفان در ادبیات فارسی تألیف و مؤسس و مدیر روزنامه وزین «پارس» چاپ شیراز که از تربیت شدگان مکتب عرفان

آقامیرزا احمد تبریزی زهبی است همه کتابها در روزنامه خود منعکس نمود تا بار دیگر پرتوی از عرفان نمودار شود برآستی :

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما
قطعه‌ای از یک حکیم مشهور انگلیسی که دکتر صورتگر به فارسی درآورده
برای نمونه در اینجا نقل میشود :

فطرت انسانی

طبع انسانی غالب نهفته است و گاهی میتوان بروی غالب آمد اما هرگز نمی‌توان آن را از میان برد فشاری که بطبیعت وارد آید مانند آن روزی است که در زمین زدن گوی بکار میرود و چنانچه هرچه زور بیشتر باشد، گوی نیز بالاتر خواهد پرید . همان‌طور هرچه فشار بر طبیعت شدیدتر باشند واکنش آن قوی‌ترست، دستورها و اندرزه‌های عقلی و اخلاقی از التهاب و هیجان طبیعت می‌کاهد. ولی تنها عادت بدیگر کون ساختن طبیعت و مقهور کردن آن تواناست کسانی که میخواهند بر نفس خویش مسلط شوند باید این مهم را بسیار دشوار یا بیش از اندازه ناچیز و حقیر نشمرند زیرا در صورت نخست شکست‌هایی پیاپی که در این کشمکش می‌خورند، آنها را افسرده و نومید خواهد ساخت و در صورت دوم، کندی پیشرفت موجب ملال خاطرشان خواهد گشت همان‌طور که شناگران در آغاز آموختن ضمن شناوری بمدد تخته پاره و خیک پرباد و مانند آن نیازمندند، آنها که به مبارزه با نفس شروع میکنند، نیز در بدو کشمکش بدستیاران معنوی نیازمندند ولی همین که مراحل نخستین پیموده شد برای تکمیل آن باید بجای پیدا کردن دستیار موانع و مشکلات خارجی راهم به کمک نفس آورد تا کار کشتگی و هنرمندی آدمی در این داوری و جنگ زیاد شود، چنانکه آنها که میخواهند دوندۀ خوبی باشند در موقع ورزش کفش‌های سنگین می‌پوشند تا پاها بموانع و دشواریها عادت کند و بتدریج در این فن استاد شوند آنگاه که نفس را نیرو بسیار است و پیروزی بر آن

آسان نیست ، بهتر آنست بهنگام خود سرکشی نفس را بتدریج برطرف کرد ، چنانکه شخص را حکایت میکنند که هرگاه خشم بروی مسلط میکشت ، حروف الفباء را آغاز تا پایان با صدای بلند میخواند تا در هنگام این قرائت ، خشموی فرو نشیند و کم کم حروف را کم میکرد تا آنجا که برخشم خویش آن تسلط یافت ، اما اگر در آدمی توانائی و تصمیم باشد ، بهتر آنست که از همان آغاز بر غلبه کامل بر نفس کوشش کند و بایشرفت تدریجی دل نبندد . چنانکه اوید سخن گستر نامدار رومی در این معنی گفته است :

مرد آن کس است که روح خویش را از زنجیرهایی که وی را مقید ساخته اند ، دریغ دم آزاد کند و خود را از رنج و شکنجه جراحات یکباره آسوده سازد .

حکایت

وقتی بجهل جوانی بانگ بر مادر پیر زدم دل آزرده بکنجی بنشست
و گریان همی گفت مگر خردی فراموش کردی که درشتی میکنی . قطعه:
چه خوش گفت زالی بفرزند خویش
چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن
گراز عهد خردیت یاد آمدی
که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا
که تو شیر مردی و من پیرزن
(سعدی)

دکتر علی - مظاهری

رساله الفاظ الحکمة در مصطلحات علمای فرنگ

- ۲۱ - (کوننطنئرانص) - امکان حدوث یا وقوع شیئی بدون وجوب او -
 (لی کوننطنئرانص) - امکانیات و امور ممکنة الوقوع (کوننطنئرانط) - ممکن الوقوع -
 عکس (نئصئسئر) که واجب باشد و در صحاح اولی را کزیرا و دومین را نا کزیرا
 گویند .
- ۲۲ - (کوننطرا دیکسیون) - مناقضة و نقیض قولی باشد و ازین دست در گفتار
 خلق چه خاص چه عام فراوان توان یافت (کوننطرا دیکطوار) - متناقض و نقیض و این
 صفت است .
- ۲۳ - (کوننکومیطان) - لازم و متلازم - (کوننکومیطانص) - لزوم و التزام
 دو چیز چون آب و رطوبت یا آتش و گرمی .
- ۲۴ - (کوننر کطور) - حدس است (کوننر و نکطور) بمعنی اتفاق ظروف زمانیه
 و مکانیه در یک وقت یعنی اتصال کواکب در طالع کسی یا امری و بحکم قیاس اوضاع عناصر
 اجتماعی یا سیاسی و نحو آن در وقت معلومی که عموماً آنرا اوضاع و احوال گویند (کوننر
 و کسیون) اقتران دو یا چند کواکب که عکس افتراق ایشان باشد .
- ۲۵ - (کوننرئر) - عکس هر قولی و تصدیقی - (کوننرئر منط) - بالعکس
 برخلاف .
- ۲۶ - (کوننرئر نط) - قهر باشد بمعنی اجبار و قسر - (کوننرئر نط) که صفت آنست
 قهری و اجباری و قسری معنی دهد - متضایق .
- ۲۷ - (کوننرئر) - اقناع کسی به حجت آوردن چنانکه ویرا در قبول قائل

- شکی باز نماند - (کونویکیسیون) - از همان مصدر قانع شدن است به حجت ها .
- ۲۸ - (کورروپسیون) - (بهطهورا) ی ارسطو که در اصل فتور عربی است لکن درین جا (فساد) معنی دهد عکس (ژئنرا - سیون) - (گئنتریس) ارسطو بمعنی کون که باشش ویدایش است .
- ۲۹ - (کورولثر) - نتیجه منطقی و قضیه ملازم با قضیه معلوم شده (مقالات اقلیدس)
- ۳۰ - (کوپوم) - عرف (ابوحنیفة) و آن عبارتست از احکام و قوانینی که در میان خلق جاری است بی آنکه دولت وقت آنرا برسمیت شناسد - (کوپومیر) - مجموعه این نوع احکام .
- ۳۱ - (کرثااصیون) - ارسطو وسائر پیشینگان قائل بقدم عالم بودند و (احمد بن رشد) نیز تابع یونانیان و ارسطو بود بوعلی سینا گفت ماده قدیم ولی هیولی محدث است و حکیمان امروز هیولی را از ماده و آنرا (انرژی) قوه و قوترا قدیم میدانند لکن با تشار طبیعی آن قائلند بی لزوم وجود واجب الوجود و نزدیک اهل شرع این قول کفر یعنی ناسپاسی است زیرا که ایشان قائل بخالق عالمند و تنها ذات خالق را قدیم میدانند و فقیر شارح نیز برین قولست .
- ۳۲ - (کریطر) و (کریطریوم) - محک منطقی - واقعیت محک حقیقت است (لوید انصثه - ل کریطر - دلا - رئالیطة) حکیم دیگر ط .
- ۳۳ - (کریطیصیزم) - مکتب حکیم کانط و آن قولست بوجوب انتقاد تا کلیات را درک توان کرد - یعنی تماماً اقاویل را خواه از آن حکما خواه از آن متشرعه بمحک انتقاد می باید سنجید تا واقعیت آن معلوم گردد - و کانط امام این مکتب مکتب مخالفانرا (دوگماطیزم) نامید یعنی قول آنانکه وحی منزل و نصوص اوائل را ملاک حقیقت میدانند و این مکتب از آن متشرعه و احکامیان باشد و کسی عقلا زیر بار آن نتواند درفت لکن کانط در عین حال معتقد به (ایدئالیزم) بود و با سلوب افلاطون و مجددان وی به

الاهیات گروه (لوتاریان) از طایفه پروتستان نیز می گروید و پادشاه پروس را امام میدانست و تنها عقاید اغیار را بمعک انتقاد میزد و حکیم هیکل نیز بهمین اسلوب دین لوتاریان را اثبات و مسلمانی و یهودیگری را انکار میکرد - فتأمل

۳۴ - ص (صبنیزم) - العنادیة) وهم الذين يقولون ما من قضية بدیہیة او نظریة

الاولها معارضه ومقابلہ بمثلها فی القوة والقبول عند الازهان (تلخیص خواجه نصیرطوسی بر محصل امام فخر رازی) و مراد قول کلیمان باشد و (انطی ستینش) که پیشوای این گروه است گوید هیچکس از امور و قضایای اصطلاحیه مقبول عقل نیست یعنی علم هم محالست هم باطل ای بیپوده و عاقل را بطبیعت باز می باید کشتن و (دیوجنس) کلبی نیز ازین فرقه بود الفاظ کلی را و مثلهای افلاطون را اسم بی مسمی می شمرد فیاللعجب تجرد و انزوارا فضل خواند و افلاطون گفت (اوسقراطی است که دیوانه شده باشد) لکن آنچه از سیرت او روایت کرده اند گرچه بظاهر دیوانه و اراست لکن از حکمتی خالی نیست - اقول در عمران رومیان مشرک این مکتب یا مذهب زمانا یعنی - سبکاً مکتب دوره سوم و آخرین مکاتب سه گانه بود و بصورت مذهب اهل مظال (روایان) درآمد -

حکایت

حکیمی را پرسیدند که سخاوت پسندیده تر است یا شجاعت گفت
آنها که سخاوت است بشجاعت چه حاجت .

بیت

نوشته است بر کور بهرام گور

که دست کرم به زبازوی زور

(سعدی)

مقام نور در طبیعت

نور چیست

پرسشی است که قرنهای درازی اندیشه متفکران را بخود مشغول داشته و باعث پیدایش دو نظریه مختلف زیر بوده است :

دسته‌ای اشعه نور را به بمباران پی‌درپی گلوله‌های بی‌اندازه ریزی شبیه کرده‌اند که از جسم نورانی خارج می‌شود و این ذرات نورانی فضا را طی می‌کند و بچشم ما می‌خورد. برخی تشعشع نور را صرفاً در نتیجه پیدایش امواج مخصوصی در فضا دانسته و آنها را با امواجیکه از افتادن سنگی در آب پیدا می‌شود تشبیه کرده‌اند و عقیده دارند اجسام نورانی امواجی تولید می‌کنند که با طرف پخش می‌شود و نور را پدید می‌آورد. دسته اول از دانشمندانی مانند «لوکرس»، «دکارت»، «نیوتن»، «لاپلاس»، «بیو» تشکیل می‌شود و دسته دوم که رهبر آن در اواخر قرن هفدهم «هویکنس» و مخصوصاً «فرنل» هستند نظریات علمی قابل‌تحسینی دارند که اعتبار نظریه‌شان در تمام قرن ۱۹ پابرجا بود.

نظریه اتری

اگر همانطور که در پیش گفته شد تشعشع نور چیزی جز امواج نباشد، باید بدانیم این امواج در کجا پیدا می‌شوند و آیا احتیاج به تکیه گاهی که این امواج را پدید می‌آورد ندارند ؟

بعقیده «فرنل» همان قسم که برای ایجاد صوت، ارتعاش محیط جامد یا مایع و یا بخار لازمست، همان قسم برای پیدایش نور هم لازمست محیط مخصوصی بلرزش در

آید و موجات نور را که در خود پدید آورده است از نقطه بنقطه دیگر انتقال دهد. از طرف دیگر چون «فرنل» میدید که نور در نواحی خالی فضا سیر میکند و محیط مخصوص و قابل سنجشی ندارد ناچار شد تصور کند آنچه را ما خلاصه مینامیم در حقیقت از یک محیط درک نشدنی و بسنجش نیامدنی پر است و ارتعاش و لرزش همین محیط است که باعث ایجاد و انتقال نور میشود. نام این محیط «اتر» گذارده شد و مدتهای زیاد دانشمندان در خواص ارتجاعی این محیط فرضی بیحس پرداختند تا بتوانند طرز پیدایش و مسیر نور را در آنجا بیان کنند و قوانین آنرا بتصور در آورند.

بحث در این موضوع خیالی آسان نبود، چون لازم میآمد خواص ضد و نقیض زیادی با تر بدهند، مثلاً از یکطرف آنرا سختتر از فولاد فرض کنند و از طرف دیگر آنرا بی اندازه دقیق و لطیف تصور کنند و عقل بشر را عاجز از درک دقت و لطافتش بدانند این فرضیات ناجور و مخالف بود تا اینکه در سال ۱۸۶۰ در اثر نظریه «مکسول» که بعد بآن اشاره خواهیم کرد، برای نور طبیعت الکترومغناطیسی قائل شدند و رفتنرفته اثر را از اعتبار پیش انداختند و بکنارش گذاشتند، ولی بکلی از بینش نبرده بودند تا اینکه در اوایل قرن بیستم نظریات تازه و آزمایشهای علمی و عملی آخرین ضربت را بیبکر ناتوان اثر وارد آورد و آنرا یکسره از میان برداشت و این موجود وهمی بیچاره را که مدتها باعث دلخوشی متفکران بود بخاک تاریخ سپرد،

اکنون تقریباً تمام دانشمندان فرضیه اثر را ترك کرده و عقیده مندند نور برای مسیر و انتشارش احتیاج بمحیط مخصوصی ندارد و برای حرکتش تکیه گاهی نمیخواهد. در فرضیه قدیمی «هویگنس» و «فرنل» که نور را صرفاً موج و ارتعاش میدانستند، وجود محیط مخصوصی برای تکیه گاه امواج لازم بود، در صورتیکه در فرضیه ذره‌ای که نور را ذرات فوتون میدانند این تکیه گاه واجب نیست و بدون آنهم میتوان نور داشت.

نظریه الکترومغناطیسی

همه میدانیم. اگر جسمی را با الکتريسته باردار (شارژ) کنیم در گرداگرد آن جسم محیط خاصی بنام «میدان الکتريکی» پدید می‌آید، همچنین اگر بجسم هادی برق جریان الکتريک بدهیم در اطراف آن جسم محیط دیگری با نام «میدان مغناطیسی» پیدا میشود که با میدان پیش فرق دارد.

همانطور باز میدانیم تغییر میدان مغناطیسی باعث پیدایش میدان الکتريکی و تبدیل میدان الکتريکی موجب ظهور میدان مغناطیسی میشود، از اینرو بی‌می‌توانیم باینکه الکترونها یعنی ذرات الکتريکی بیشماری که شالده اجسام را درست میکنند دائماً در حرکت و گردشند هر یک محاط از میدانهای الکتريکی و مغناطیسی هستند که مرتباً در تغییر و تبدیلمند و باعث ایجاد میدانهای مختلف الکترومغناطیسی میشوند. مجموع این میدانها که گاهی الکتريکی و گاهی مغناطیسی هستند آثاری بنام شارژ الکتريکی و جریان برقی تولید میکنند که امواج الکترومغناطیسی آنها نسبت باختلاف فرکانسشان امواج بیسیم، اشعه‌ریز قرمز، نور مرئی، اشعه بالای بنفش، پرتوهای مجهول x و γ و غیره را پدید می‌آورند.

مطابق این نظر تمام اشکال امواج و اشعه و پرتوهای پیدای و نهان، همه میدانهای الکترومغناطیسی هستند که از زندان موقتی ماده رها شده و از چنگال اسارت بیرون آمده و آزادانه فضای بی‌انتها را جولانگاه خود قرار داده‌اند و با آن سرعت مدّش بگردش می‌پردازند.

واضحست این نظریه تشعشع اکنون بطور کلی درست نیست و نظریات تازه «کوانتا» و بهم ناپیوستگی نور درستی آنرا خدشه‌دار کرده است.

نظریه مکانیک تموجی

نقطه اصلی و نکته اساسی که اینک بآن میرسیم اینستکه نور ، هم از موج وهم از ذرات تشکیل شده است .

از مطالعه آثار « فوتوالکتریک » (یعنی اگر فلز را تحت تأثیر اشعه ای قرار دهیم الکترونهاي آن فلز بخارج پرتاب میشوند) وهمچنین از آزمایشهای دیگری که اخیراً بعمل آمده است اینطور نتیجه گرفته میشود که نه تنها نورو کلیه پرتوهای معلوم ومجهول از موج وذرات مخصوصی تشکیل شده بلکه شالده اساسی مواد وعناصر طبیعت نیز، هم از موج وهم از ذرات ریز درست شده است و این دو عامل اصلی و ذاتیند که پایه واساس مخلوقات را پی ریزی کرده اند .

این نظریه اخیر نه فقط فیزیک اتمی را بکلی تغییر شکل داده و آنرا درمجرای تازه ای انداخته است بلکه دامنه آن بفرسفه طبیعت ومکانیک خلقت نیز کشیده شده و با فرضیه های بدیعش افق جدیدی در برابر افکار متفکران و خردمندان گسترده است. در نتیجه ، همانطور که نور چشم سرمانرا روشن میکند ، دیده جانمانرا نیز روشن میگردداند وباپرتو افکنیهای شگرفش دل مشتاقانرا گلشن میسازد .

نور ، ماده ، انرژی

تا کنون بین ماده ونور جدائی میافکندند و آنها را دو چیز مخالف می پنداشتند ، و حال آنکه اکنون میدانیم این دو موجود اصلی آفرینش که در ظاهر این اندازه باهم فرق دارند ، که یکی آزاد ولطیف و روشن ودیگری اسیر وخشن وتاریکست، در باطن یکی هستند، یعنی هر دو ی اینها جز شکل ظاهری انرژی چیزی نیستند، چرا که لازمه وشأن انرژی اینست که در جائی از شکل مادی تاریک وخشن بشکل نور آزاد درآید، همانگونه که در جای دیگر نور - یاقوه لطیفتر از خیال - میتواند ماده سخت وتاریکرا

بوجود آورد .

تبدیل ماده بنور و تحول نور بماده بقسمی درعالم هستی رواج دارد که حتی به لابور اتوارهای بشری نیز سرایت کرده و در آنجاست که فهمیده اند میتوان ذرات مادیرا بنور و نوررا بماده بدل کرد .

اینک که دانستیم مفهوم ماده با انرژی یکیست و اختلافی جز بظاهر در آن نیست میتوانیم این دوئیت لفظی و فرق سطحی را از میان برداریم و همه موجودات را ، چه پیدا و چه نهان ، مظاهر انرژی بدانیم و هیچگونه تفاوتی جز در لفظ و در چشم ظاهر بین بشری بینشان نیابیم .

وظیفه نور درعالم وجود

درپیش دیدیم چگونه نور از ماده پدید می آید و هم چگونه نور ماده میسازد ، این نور (بمعنای اعم آن از مرئی و نامرئی ، از مکشوف و نامکشوف) نه تنها عوالم فلکیرا بهمربط داده و بین دنیاهای دور افتاده پلهای محکم و راههای مهمی ایجاد کرده بلکه همین نور است که ذرات ریز مواد را نیز بهم پیوند داده و عالم مادی محسوس و ملموس ما را بوجود آورده است .

بروشنائی همین نور است که عوالم واقع در میلیون و میلیاردها سال نوریرا با چشم خود مشاهده میکنیم و پیامیرا که آن جهانهای دور بوسیله بالهای تیز بر نور در میلیاردها سال پیش برای ساکنین فضا فرستاده اند در میابیم .

خردمندان صاحببدل با چشم خرد و دیده عقل خود پرتوهای نادیدنی زیادیرا در میابند و آنهارا وسیله سودمندی برای گشودن راز هستی میشمارند و امیدوارند بتوانند از مطالعات فلسفی و مشاهدات علمی خویش نتایج گرانبهائی برای گشودن راز وجود و مشکل بودن بود بدست آورند تا بهدایت این چراغ پونور طبیعت ، پشت پرده ظاهر بروند و محرم اسرار درون شوند .

اگر با بال اندیشه و تصور بعالم تفکر و تجرد رویم و بادیده باطن بینمان بنگریم هر آینه مافوق زمان و مکانی را مشاهده خواهیم کرد که در آن لامکان و لازمان، «نور» اولین مخلوق و نخستین تظاهر و یگانه جلوه مشیت مرموز و تنها صادر بیواسطه و موجود هستی آفرینش باشد و جز او هیچ چیز و هیچ ممکن نباشد.

بعدها همین نور بمرور باعث ظهور موجودات و تعینات دیگر میگردد و عالم مادی بدین شکر فیرا ایجاد میکند و خلقترا باشکال و رنگهای بی پایان امروزیش درمیآورد و سبب میشود یکی از مخلوقات بی شمارش بنام «بشر» بوسیله همین نور گوشه از عوالم بی انتهای هستی را کشف و اندکی از بسیار و یک از بی شمار اسرارش را درک کند.

زمانی نیز بیاید که جز «نور» چیزی نباشد و از اینهمه تعینات اعتباری و تظاهرات سطحی جز نور چیزی بجای نماند، بعبارت دیگر تمام این موجودات و مخلوقات باصلشان که نور است برگردند و در آن صفای مطلق و بیغش محوشوند و جانهای عاریتی خود را باجان اصلی و نور سرمدی درآمیزند، تا جائیکه کلیه موجودات و همه ممکنات در نور ابدی فانی شوند و جز نور مطلق یعنی وجه پروردگار هستی هیچ چیز و هیچ اثری بر جای نماند.

حکایت

یکی مرده پیش انوشیروان عادل آورد که شنیدم فلان دشمن ترا
خدای برداشت گفت هیچ شنیدی که مرا خواهد گذاشت.

بیت

اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست

که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

(سعدی)

آوتیک - ایساهاکیان

ترجمه: دکتر مراندقو کاسیان

منظومه ابو العلامی معری

هفتمین سوره

وکاروان ابوالعلاء در نزدیکی دروازه‌های ، بزرگ عربستان خسته و کوفته فرود آمد ، در نقطه‌های دور کوئی افق در کرانه‌های خلوت و آزاد خود شعلهور بود، ظلمت دامن مخملینش را فرا می‌چید و آسمان باشعله‌های خونینش موج میزد، و ابوالعلاء بیکه و تنها نشست و سرش را بر صخره‌های یاقوتی رنگ نهاد، و در حالیکه روح آرام وی در صلح و صفا میدرخشید دید گانش را بدور دستهای پرفسون خیره ساخت، هان، من آزادم آزادی وصف ناپذیر ، آیا صحرای پهناور را یارای آن خواهد بود، که آزادی نامحدود ویی کران - مرا در بر گیرد و در مرز خود زندانیم کند، در اینجا هیچ نگاهی بر من نخواهد فتاد ، و هیچ انسانی را بر من دسترسی نخواهد بود ، ای آزادی ، تو ای رایحه‌ی مشک بوی گل‌های زیبای بهشتی .

با گل‌های پرشکوه خود ، تاجی بر سرم بگذار ، و در روح مشعل‌های شعله‌ورت را برافروز ، ای آزادی ، تو ای قرآن مرغان لایموت ، صحرای دل‌انگیز بتو ای جهان زرین و آگاه ، هزار بار بر تو درود باد ، ای خاک پاک که در آن انسانی انسان را طرد نخواهد کرد پیوسته درود بر تو باد ، تا بینهایت گسترده باش ، و دریای بیکران شن‌های زردت را بر روی ملت‌ها بگستران ، کوشکها و کومه‌ها ، دهات و بلاد ، بازار و قلعه و همه مردم را ببوشان .

بگذار طوفان سهمگین، آزادی را سراسر جهان بگستراند و در همه جا فرمانروا

کرداند ، و آفتاب عالمتاب ، آزادی جهان را با پرتو زرین خود تابناک سازد ، و آفتاب با هزاران هزار شکوه و جلال و نشئه‌های سحرانگیز ، و با اشعه آتشین سرزد و با رایحه‌ی دل‌انگیز گلها همه جا را فرا گرفت ، و در زیر چلچراغهای آفتاب پرغرور ، پهنه‌ی بیکران بیابان از اشعه‌ی خورشید پوشیده شد ، و صحرا چون پوست شیری دلیر و کشن زرینه گشت . « درود بر توای آفتاب ، شکر و سپاس بر تو باد ، تو توانا تر از خداوند تویی سرچشمه حیات ، توای مادر جاودان من ، تو آغوش مادری ، تنها تو نیک و مهربانی یگانه مقدس توئی .

ای جام طلائی ولذت و مستی بی‌پایان ، توای اقیانوس بیکران . شراب آتشین و لذت بخش و سکر آور ، توای ساقی هزاربزم ، وای خورشید مهربان ، اینک روح من - غنچه ایست تشنه ، می‌تاب و بی‌غشترا در آن بریز ، با حکمت و سعادت جاودانیت مرا مستی بخش ، در رژیاهای درخشان و عطر آگینی که از تو سرچشمه میگیرد گذشته‌ی بی‌برگشت را از یاد من بیر .

مرا مست کن ، از می‌پیاکن ، از شراب جاودانه‌ی خود مرا سرمست گردان ، تا انسان را فراموش کنم ، و دروغ و ملال را جاودانه از یاد بپریم شرارت را و اندوه را . باشکوه خویش سرمستم کن ، با جلوه‌های درخشان خود مستم گردان ، توای حریف سر سخت ظلمات . مادر بهاران ، و توای دریای سرور ، تو یگانه مظهر نیکی ، تو یگانه عشق من توای یگانه عنصر مقدس و توای آغوش مادری ، تو که با مهر جاودانیت بر مرگ غلبه داری ، توای مظهر اعجاز و توای زیبایی یگانه ، دوست دارم و دوست دارم ، با عشق سرشار از گرمی‌ات مرا بسوزان و مجروحم کن ، و گیسوان زرین و پر شکوهت را بر من بکستران و بنوازم .

بگذار بوسه‌های سوزان و آتشینت بر لبانم خون ریزد ، آغوش پر سعادت و پر

مهرت را بر من بکشا تا من سوخته دل بسوی تو بال بکشایم ، بگذار گوشه‌ایم کر شود ،
تاجاودانه غوغای جهانرا نشنوم ، و کور و نابینا کردم تا دیگر بار روی مردم جهانرا
نه بینم ، ای کاروان پرافتخارم ، قرنبا بسوی آفتاب پیش بران ، چرا که میخواهم در
آغوش تابناک و آتشینش آفتابی جاودانه شوم .

آه ای خورشید - ای مادرم ، قباى ارغوانی زردوزت را بردوش من افکن ، تا من
در معبد و جلال - فاتح و پیروز ، پاک و منزّه بسویت پرواز کنم ، بسوی تو ، تواز خدا
توانا تر ، توتنها عشق من ، یگانه مادرم ، توای آغوش مادری ، تنها توئی که نیک و
مهربانی ، تو یگانه مظهر پاکی و تقدس ، تویی بی همتا و تنیای زیبا .

آخرین سوره

واشتران بسان قایقهای زرین امواج آتشین صحرای پهناور را میشکافند و شتابناک
بسوی آفاق تابناک میشتافتند ، هیچ تندبادی با بالهای آتشینش نمیتوانست بتاخت و تازشان
برسد ، طیرانشانرا تیر بدویان وحشی کارگر نبود . نسیم خنک از سوی واحه‌های حامل
قصائد سوزناک اشتیاقی آتشین بود ، و چشمه ساران شیرزا رؤیاهای قلب با کره‌شانرا
زمزمه میکردند ، و قصه‌های پیرویان فتنه‌انگیز همراه زمزمه‌ی مادر نخلها ، بوسه و
درود میفرستادند و با وعده‌های پنهانی اورا باز میخواندند .

اما ابوالعلائی معری نمیخواست بزمزمه‌ی عشق و آوای دلپذیرشان گوش فرادهد
بی درنگ بسوی خورشید پرواز میکرد خود نیز بسان خورشید تابناک بود ، و سراپاها
چشم اندازهای بدیع و سحر آفرینشان ، با بالهای زرین رؤیاهای درخشان روح
افسوزنده‌شانرا پیرواز در میاوردند ، اشتران بالکامهای گسیخته ، قوی ، و فریفته همچون
دیوانه ، مجنون و دیوانه‌وار با جهش آتشین می‌تاختند و پرواز میکردند ، و در زیر اشعه‌ی
شعله‌ور خورشید ، اشتران شادمان میدرخشیدند ، و جرس با آوای پرطنین و شادی بخش

وروشنگر آزادانه صدا سر میداد .

وابوالعلاء بسان شاهین . درحالیکه دیدگان ماتش را به آفتاب دوخته بود ، با
روحی نورانی و برافروخته از مشعلهای فروزان بی درنگ بسوی آفتاب پرواز میکرد ،
درقفاش تنها صحرای خلوت در آغوش نور پهناور گسترده شده بود ، و بر فرازش خورشید
عشوه می فروخت و کیسوان یا قوتیش را بر سراسر جهان گسترده بود ، و سخن آرای چیره
دست ابوالعلاء معری درحالیکه قبای ارغوانی و شاهانه بردوش داشت ، مغرور و بیروز
بسوی خورشید - خورشید لایزال پرواز میکرد . . .

پایان

حکایت

ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی بحیف و توانگران
را دادی بطرح صاحب دلی بر او گذر کرد و گفت :
ماری تو که هر کرا به بینی بزنی
یا بوم که هر کجا نشینی بکنی
(سعدی)

ترجمه و نگارش : محمد وحید دستگردی

جایزه نوبل

برندگان جایزه در رشته شیمی

- ۱۹۰۱ - جاکوباس وانت هوف هلندی : قوانین مربوط به فشار اسمزی را کشف نموده است .
- ۱۹۰۲ - امیل فیشر آلمانی : مواد قندی را ترکیب نموده است .
- ۱۹۰۳ - اسوانته آرهنیوس سوئدی : طریقه جدا کردن مواد شیمیائی را بوسیله جریان برق یافته است .
- ۱۹۰۴ - سرویلیام رمسی انگلیسی : نئون و کریپتون را کشف نموده است .
- ۱۹۰۵ - ادولف فن بایر آلمانی : در مورد مواد رنگهای آلی تحقیقاتی انجام داده و رنگهای مرکب را ساخته است .
- ۱۹۰۶ - هنری مویسان فرانسوی : ساختمان کوره برقی را تکمیل نموده است .
- ۱۹۰۷ - ادوارد بوخنر آلمانی : در مورد تخمیر آزاد یافته و بعضی مواد تحقیقاتی انجام داده است ،
- ۱۹۰۸ - سرارنست روتر فوردا انگلیسی : در مورد ترکیب عناصر و ساختمان شیمیائی مواد رادیوآکتیو مطالعاتی انجام داده است .
- ۱۹۰۹ - ویلهلم استوتو والد آلمانی : در مورد سرعت فعل و انفعالات شیمیائی تحقیقاتی نموده است .
- ۱۹۱۰ - اوتو والیاخ آلمانی : در زمینه ترکیب شیمیائی کارهایی انجام داده است .
- ۱۹۱۱ - ماری کوری فرانسوی : رادیوم و پولونیوم را کشف نموده است .

- ۱۹۱۲ - ویکتور گرینارد فرانسوی : یکی از معرف‌های شیمیائی را که بنام خود او معروف است کشف کرده است .
- « پل ساباتیئر فرانسوی: روش هیدژرنه کردن ترکیبات آلی را پیشنهاد کرده است .
- ۱۹۱۳ - الفردورنر سوئیسی : در مورد ترتیب قرار گرفتن اتم‌ها مطالعه کرده است .
- ۱۹۱۴ - تئودور ریچاردز آمریکائی : اوزان اتمی عناصر زیادی را تعیین کرده است .
- ۱۹۱۵ - ریچارد ویل اشتاتر آلمانی : در مورد کلروفیل تحقیقاتی انجام داده است .
- ۱۹۱۶ - جایزه نداشته است .
- ۱۹۱۷ - بدون جایزه بوده است .
- ۱۹۱۸ - فریتزها بر آلمانی : طریقه بدست آوردن آمونیاکرا از نیتروژن و هیدروژن طرح کرده است .
- ۱۹۱۹ - بکسی جایزه داده نشده است .
- ۱۹۲۰ - والتر نرست آلمانی : تغییرات مربوط به حرارت را در فعل و انفعالات شیمیائی محاسبه کرده است .
- ۱۹۲۱ - فردریک سدی انگلیسی: در مورد مواد رادیو اکتیو و ایزو توپها تحقیقاتی بعمل آورده است .
- ۱۹۲۲ - فرانسیس آستون انگلیسی : ایزو توپهای زیادی را کشف کرده است .
- ۱۹۲۳ - فریتز پرگل اطریشی : طریقه‌ای برای تجزیه جزء بجزء مواد آلی اختراع کرده است .
- ۱۹۲۴ - بدون جایزه بوده است .
- ۱۹۲۵ - ریچارد زیگموندی آلمانی : ساختمان محلولهای کلوئیدی را مشخص نموده است .
- ۱۹۲۶ - تئودور سوئد برک سوئدی : در مورد کلوئیدها تحقیقاتی بعمل آورده است .

- ۱۹۲۷ - هاینریخ ویلند آلمانی : درمورد اسیدهای صفراوی تحقیق کرده است .
- ۱۹۲۸ - ادولف ویندوس آلمانی : در باره کلسترول و رابطه آن با ویتامین ها تحقیق کرده است .
- ۱۹۲۹ - سر آرتور هاردن انگلیسی : وهانس فن چلپین سوئدی : در مورد تخمیر مواد قندی تحقیقاتی نموده اند .
- ۱۹۳۰ - هانس فیشر آلمانی : در مورد ساختمان همین که ماده رنگی خون میباشد تحقیق کرده است .
- ۱۹۳۱ - کارل بوش و فردریش برگیوس آلمانی : روشهای فشارقوی شیمیائی را اختراع نموده اند .
- ۱۹۳۲ - ایرونیگ لنک مویر آمریکائی : درمورد خواص اصلی مواد شیمیائی تحقیقاتی بعمل آورده است .
- ۱۹۳۳ - بدون جایزه بوده است .
- ۱۹۳۴ - هارولد یوری آمریکائی : هیدژرن سنگین را کشف نموده است .
- ۱۹۳۵ - فردریک جولیه و ایرن جولیه کوری فرانسوی : موفق به ترکیب ساختن عناصر رادیواکتیو جدیدی شده اند .
- ۱۹۳۶ - پتر دبای هلندی : درمورد ملکولها و شکستن الکترونها و اشعه X در گازها مطالعه نموده است .
- ۱۹۳۷ - سروالتر هاورث انگلیسی : درمورد ویتامین ث تحقیق نموده است .
- » پل کارر سوئیسی : موفق به تجزیه شیمیائی ویتامین A و B_۲ شده است .
- ۱۹۳۸ - ریچارد کوهن آلمانی : درمورد ویتامین ها تحقیقاتی بعمل آورده لکن بعلت فشار سیاسی از دریافت جایزه امتناع نمود .
- ۱۹۳۹ - آدولف بوتن آنت آلمانی : درمورد هورمون های جنسی مطالعاتی انجام داده

- و بعلت وجود جریانات سیاسی جایزه را رد نمود .
- د لئوبولد زوریکای سوئسی: در مورد پلی میتیلین ها تحقیقاتی بعمل آورده است .
 ۱۹۴۰ ، ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ : در این سه سال جایزه بکسی تعلق نگرفته است .
- ۱۹۴۳ - جرج فن هوزی هانگری: از اینرو توپها بعنوان عناصر هادی در شیمی استفاده کرده است .
- ۱۹۴۴ - اوتوهان آلمانی : طریقه ای برای شکستن اتم کشف نموده است .
- ۱۹۴۵ - ارتوری ویرتائن فنلاندی: روش جدید در زمینه بیوشیمی کشاورزی اختراع نموده است .
- ۱۹۴۶ - جیمز سامز آمریکائی : طریقه بلوری ساختن آنزیم ها را کشف نموده است .
- د جان نورث روپ و وندل استانلی امریکائی : آنزیم ها و پروتئین های ویروس را بصورت خالص بدست آورده اند .
- ۱۹۴۷ - سر روبرت روینس انگلیسی : در مورد مواد مهم گیاهی از نقطه نظریست-شناسی تحقیق نموده است .
- ۱۹۴۸ - آرن تیسلیوس سوئدی : ساختمان پیچیده پروتئین ها را کشف نموده است .
- ۱۹۴۹ - ویلیام گیاک آمریکائی : خواص مواد را در حرارت های بسیار پائین مورد مطالعه قرار داده است .
- ۱۹۵۰ - اوتودیلز و کورت آلدرا آلمانی : روش ترکیب مواد آلی را کامل نموده اند .
- ۱۹۵۱ - ادوین مکملین و گلن بورگ آمریکائی: پلوتونیوم و نپتونیوم را کشف کرده اند .
- ۱۹۵۲ - آرچر مارتین و ریچارد میبح انگلیسی : روش شناخت عناصر شیمیائی را کامل نموده اند .
- ۱۹۵۳ - هرمان اشتو دینگر آلمانی : روش های مختلفی برای ترکیب مواد کشف کرده است .

- ۱۹۵۴ - لینوس پالینگ آمریکائی: در مورد ساختمان و قدرت ملکولها مطالعه کرده است.
- ۱۹۵۶ - وینسنت دوویگنود آمریکائی: در مورد ترکیبات مهم بیوشیمی تحقیق نموده است.
- ۱۹۵۶ - سرسیریل هینشل وود انگلیسی و نیکلای سمنوف روسی: در مورد قوه تحريك بعضی فعل و انفعالات شیمیائی مطالعه کرده اند.
- ۱۹۵۷ - سر الکساندر تود انگلیسی: در باره مواد ترکیبی اسیدنیو کلئیک مطالعه کرده است.
- ۱۹۵۸ - فردریک سنگر انگلیسی: مواد ترکیبی اسید آمینورا یافته است.
- ۱۹۵۹ - جاروسلاف هیروفسکی چکسلواکی: تجزیه پولاروگرافی را کامل ساخته است.
- ۱۹۶۰ - ویلارد لیبی آمریکائی: در تکمیل ساعت اتمی کوشش فراوان نموده است.
- ۱۹۶۱ - ملوین کالوین آمریکائی: فعل و انفعالات شیمیائی را که هنگام ترکیب نور بوجود می بیوندند ثبت کرده است.
- ۱۹۶۲ - ماکس پروتز و جان کندزوا انگلیسی: ساختمان ملکولی هموگلوبین و میوگلوبین را کشف کرده است.
- ۱۹۶۳ - کارل زیگلر آلمانی و جیولیوناتای ایتالیائی: هیدروکربن های ساده را به مواد ملکولی پیچیده تبدیل ساخته اند.
- ۱۹۶۴ - دروسی هاجکین انگلیسی: ساختمان مواد حیاتی بیوشیمیائی را کشف نموده است.

پند

سخن در میان دو دشمن آنچنان گوی که اگر دوست گردند

شرمنده نشوی.

(سعدی)

طاهری شهاب

میر صبحی مازندرانی

میرعلیرضا مشهور به میر صبحی بنا بنوشته مؤلف تذکره خوشگو از سادات رفیع الدرجات مازندرانیست که با خلیفه سلطان داماد شاه عباس اول صفوی خویشی داشته و از دنیویات برآمده شالپوشی اختیار نمود . در حکمت و فلسفه ثبحری کامل داشته و در فنون موسیقی نیز از بی نظیران بوده است . تعلق باهل دنیا نداشت و جهان نوردی میکرد ، طبعش شوخی بر کمال داشت . نویسنده تذکره حسینی او را شاعری پرشورو معاصر با جامی میدانند . نصرآبادی نوشته که چون میر صبحی به سیستان رسید روزی بزمزار (خواجه سلطان) که در آنولایت مشهور است وقبرش شش ذرع طول دارد باتفاق یکدیگر رفتیم میر بر روی قبر خواجه غلطان غلطیده شخصی گفت چرا بی ادبی میکنی و بر روی قبر غلطان میغلطی ؟ میر صبحی گفت باین درازی چگونه غلطان بود. از آثار این شاعر که صاحب مضامین بسیار عالی سبک هندی است جزایاتی پراکنده در سفینهها دیوانی در دست نیست و از تاریخ تولد و وفات او اطلاع کاملی بدست نیامد و چون خلیفه سلطان بسال ۱۰۶۴ هجری قمری در گذشت بنا برین میشود او را از شمار سرایندگان قرن یازدهم هجری بشمار آورد سفری به هند نمود ولی بعلت خوی درویشی تقریبی با هیچیک از امرای شعر پرور هند در آن زمان پیدا ننمود و تذکره نویسان هم در اینباره یادی از او در سفینههای خود ننموده اند اینک آنچه از آثار او مارا بدست آمد ذیلانقل مینمائیم باشد که با ثبت آثارش در مجله ادب ارمغان از گزند حوادث بعدی مصون بماند .

ماهمن امشب بنور خویش این کاشانه را

ساز روشن و نه آتش میزیم اینخانه را

سرافرازی اگر داری طمع، کسب تواضع کن

با برو بین که جا بر چشم دارد از خمید نها

تو کافر نعمتی (صبحی) و گرنه بخون دل تنعم میتوان کرد

خواب عدم کجاست که آسوده دل شویم

فارغ زپاسبانی این مشت گل شویم

جز سوختن بیادت مشقی دگر ندارم در پرتو چراغی پروانه مینگارم

میشود تا قلم سوخته چون رشته شمع حرف سوز دل خود را چو در آرم برقم

چنان بدیدن روی خوش تو مشتاقم که نامه را به حریر نگاه می بیجم

رباعی

(صبحی) چون شمع بر لبم آمد جان از صرصر دم سردی ابنای زمان

کین قوم پی بریدن یکدیگر همچون مفاض یکدلند و دو زبان

شوخیکه نظیرش نشیندست کسی در گلشن او کلی نچیدست کسی

کردم چو ز خدمتش تمنای شبیه گفتا که شبیه من ندیدست کسی

انجمن ادبی حکیم نظامی

نوربخش-آزاد

ماده تاریخ فوت عارف ربانی مرحوم صالح‌علیشاه طاب‌ثراه

عارف عرفان مآب و صوفی صافی صفات

پیش‌وای پاک طینت حضرت صالح‌الحملی

چون ندای ارجعی بر نفس او آمد زغیب

چشم پوشید از جهان و شد برون باخوشدلی

گفت آزاد از بی تاریخ سال رحلتش

گو (بکوی خلد شد صالح‌الحملی نزد علی)

۱۳۸۶



مصطفی قمشه (مژده)

سرگشته

دارم دلی در سینه‌ام تنگ آمده از جان خویش

خواهد که بگریزد ز تن بیند رخ جانان خویش

من مرغک سرگشته‌ام از آشیان کم گشته ام

هردم بسوئی میروم جویم مگر سامان خویش

تا من نبودم در میان آراد بودم آن زمان

خودرا ز غفلت ساختم زندانی زندان خویش

ای عشق خوش سودای من هر دم دمی در پای من

شوری در عالم افکنم از ناله و افغان خویش

(مژده) من از روز ازل با عشق پیمان بسته‌ام

حاشا اگر بیرون نهم پا از خط پیمان خویش

آذر

منت پذیر . . .

درین وادی نه تنها چشم دریا زای من گرید
 که چشم آبله در پای ره پیمای من گرید
 میان آب و آتش مانده ، دروا توده ی ابرم
 که از تاب درون چشم شفق سیمای من گرید
 درین هنگامه خیز وحشت شام سیه کاری
 من آن روشن روان شمع که سر تا پای من گرید
 به سوک هم رهان رفته از کف همدم داغم
 چه میخندی بیچشم من که در غمهای من گرید
 بجان منت پذیر نغمه ی ساز دل خویشم
 که بر آشفته سامان من و دنیای من گرید
 چو بر دامان غمها سرنهم در خلوت شبها
 بمرگ شادکامی چشم خون بالای من گرید
 خزان غنچه را مانم زبی برگی درین گلشن
 که بایاد بهاران خنده در لبهای من گرید
 همه در ماتم دیروز حسرت بی دلم نالد
 همه چشمم به وحشت زاره فردای من گرید
 نه بیدردم ، اگر اشکی زمرگانم نیاویزد
 نگاه درد پرورد چو خود در وای من گرید

بجان افسونی طبع «امید» و «مشفق» ام «آذر»
 اگر در پی سپاری چشم کلک رای من گرید

معاصران

فتح‌اله صفاری

ساری

غزل

چه شد آن عهد مودت که بمن دوش نمودی
 ماه نو گر بفلک طعنه باختر زند اما
 خجالت آرد بر تو تا که بنا گوش نمودی
 پوشش روی از آن زلف زره پوش نمودی
 تو خطا کاری ما جمله خطا پوش نمودی
 نشوم راضی اگر می ز کف غیر ستانی
 یاد کن از من اگر جام طرب نوش نمودی
 من فراموش نکردم تو فراموش نمودی

جز تو (صفاری) از این پس بکسی دل نسپارد
 که تو اش عهد مودت بویا دوش نمودی

فریدون - وحید دستگردی

دستگرد

کوش تا خنده بیجا نکنی

گفتمش غنچه خندان بشکفت
 گفت آگه اگر از چرخ شوی
 تو چرا غنچه لب وانکنی
 این تمنا دگر از ما نکنی
 خواهی ار خود را رسوا نکنی
 کوش تا خنده بیجا نکنی
 عبرت از عاقبت غنچه بگیر

مرحوم میرزا محمدعلی چهاردهی

تاریخ مختصر فرقه‌های اسلامی

۱۵ - فزونی استرآبادی گوید که در زمان حسن صباح بیشتر اکابر دلیر بمیان مردم در نمی‌آمدند برای آنکه کسی ایشان را شناسد پیوسته پرده بر صورت می‌افکندند که آنرا برقع می‌گفتند و در آن روز کار حسن صباح فدائیان و پیروان خود را «رفقا» می‌گفت.

راقم سطور گوید اگر اکابر دلیر بودند چرا مانند زنان آن روز حجاب داشتند که مردم آنان را شناسند؟! شهادت و دلیری ایشان همین بس که خود را آشکارا نمی‌کردند تا مبادا به تیغ اسماعیلیان بهلاکت رسند !!

با آنکه میدانیم دستگاه الموت اگر تصمیم بر کشتن می‌گرفت دیگر حجاب و پرده لازم نمیداشت و دشمنان حسن هیچگاه در امان نبودند.

۱۶ - همچنانکه گویند چون فتنه فدائیان بیش از پیش شد سلطان سنجر سلجوقی سپاهی بر سر قلعه الموت فرستاد تا حسن صباح را از میان بردارند چندی قلعه را محاصره کردند و بر اسماعیلیان سخت گرفتند حسن که بدفاع پرداخت نیرنگ دیگری زد خنجری با نامه بدست یکی از فدائیان سپرد تا در دستگاه شهریار سلجوق خدمت کند آن اسماعیلی چابک دست و فداکار خود را به سلطان سنجر رساند و نامه را بر خنجر گذاشت و بر بالین شهریار بزرگ سلجوقی بزمین فرود آورد !!

چون با مدادان کشت و سنجر بیدار شد خنجری مانند زبان مار بر بستر خود دید و ورقه‌ای بر خنجر یافت باین مضمون: اگر پادشاه سپاه خود را از الموت بازگشت ندهد در نوبت دیگر این خنجر را بر سینه نرم خود فرود خواهد دید، هر چه کشتند فدائی

را بیابند که چنان جسارتی کرده بود هیچ نیافتند ناچار سلطان سنجر فرمان نوشت که لشکریان از پیرامون الموت بازگردند ! ! پس از آن حسن را نیکو یاد میکرد .

۱۷ - در حسن تدبیر حسن صباح گویند که مردم طبرستان و کوه‌های آن حدود را چنان بفریفت که هر آنکس که پسر و یادختری داشت به نزدیشوای اسماعیلیان می‌برد و حسن صباح بعضی از آن کودکان را تابسن بلوغ با گوشت « کربه » پرورش میداد ! ! چه حکیمان گفته اند که از قسم جانوران هیچیک به خشم کربه نیستند هنگام غضب کربه خود را بر آتش زند و باک ندارد ! !

گویند به هنگام رفتن بسوی دشمن کربه از غایت خشم بیهوش گردد و از خود خبر ندارد ، هر آنکس که بگوشت او پرورش یابد همین خاصیت را دارد ! بنابر این چون کودکان کوهستانهای شمال به سن بلوغ میرسیدند و یکایک را چنان پرورش می‌دادند که کسی از آنان خبر نداشت آنگاه در خدمت بزرگان معین میکرد ، ده سال و بیست سال خدمت آن شهریان و بزرگان میکردند تا در وقت نیازمندی بکار حسن صباح آیند ! !

بعقیده راقم این سطور این سخن فرونی استرآبادی صاحب « تاریخ بجیره » شاید درست نباشد ، از افسانه‌های آن دیار است که در کتاب خود نقل نموده .

چه همه میدانیم که نیروی ایمان کوه را از جا میکند ! و رهبر اسمعیلیه ایران که شخصیت فوق‌العاده مذهبی و سیاسی داشت توانست فدائیان را جواری تربیت کند که بیشتر اوقات نتیجه مثبت از آنان دریافت کند این بود که بیشتر کشتارها با اشارت او بود که ترسها در دل مردم می‌افکند و گذاشت افسانه‌ها در باره اش بافند و مورخان زود باور هم همان بافته هارا مانند واقعه درست تاریخی در کتاب خود نقل کردند چنانکه .

۱۸- صاحب تاریخ کزیده آورده است که الحاکم بامرالله جمعی را از دیار مصر بمدینه فرستاد و علوی مدنی را بفریفت تا در خانه او نقب می زدند بسوی روضه رسول خدا محمد مصطفی (ص)!! خواستند که ابوبکر و عمر را از کنار آرامگاه پیامبر بیرون کشند و از گور بدر آرند! چندی سرگرم نقب زدن شدند تا بروالی مدینه خبر رسید!! آن گروه را بگرفت و سخت سیاست کرد صاحب کتاب مجالس المؤمنین بعد از نقل این خبر از کتاب تاریخ کزیده گوید اگر خلفای اسمعیلیه این تصمیم را داشتند در روز کاری که حرمین شریفین در تصرف ایشان بود چنان کاری میکردند با آنکه چنین نبود!! .

در شب بیست و هفتم ماه شوال در سنه چهار صدویک هجری بنا نوشته جلال الدین سیوطی الحاکم بامرالله خلیفه فاطمیان کم شد و کسی ندانست چه شد!! و بعضی گویند غایب شد! این گفته مورخان هم درست نیست و نمی توان باور کرد که چنین باشد!! قاضی نورالله شوشتری کوشش نمود که تعصب مخالفان سلسله فاطمی را نمودار سازد.

۱۹- راقم سطور گوید واقعه نقب در پیرامون آرامگاه حضرت محمد (ص) در کتاب نفیس «تاریخ و فاء الوفاء فی اخبار دارالمصطفی» ثبت است، مؤلف جلیل آن نقیب الاشراف مدینه بود، رساله نفیسی از نقیب الاشراف پیش از خود در کتاب تاریخ عیناً نقل مینماید که صاحب نوشته خود شاهد واقعه بود و نقیب الاشراف مدینه هم بود که دو نفر از بلاد مغرب بمدینه آمده بودند روزها تظاهر بعبادت میکردند و شبها مشغول کندن نقب میشدند تا جسد شریف و مطهر حضرت رسول (ص) را بر بایند!!

پیامبر بخواب نقیب آمد و آن دورا دستگیر کرد و مجازات نمود و در پیرامون قبر از چند قدمی از پولاد بنا نمودند مؤلف کتاب تاریخ این واقعه را در چند صفحه بنا میکند از تظاهر مردم مغرب باسلام نباید گول خورد به تفصیل نقل کرد.

کتاب و فاء الوفاء معتبرترین تاریخ مدینه است که مورخان بزرگ در این دوسه قرن اخیر بدان استناد مینمایند و در دو جلد تألیف شده و در مرتبه در مصر چاپ شده است.

عطاءالله - تدین

حاج علی گیلانی (درویشعلی)

در کتاب مستطاب طرایق الحقایق دوبار از حاج علی گیلانی ذکر شده است . صاحب طرایق او را از اهل رودسر گیلان میدانند و می نویسند که او با جناب حاج سید محمد باقر شفتی در اصفهان بودند جناب سید ، حجة الاسلام گردید ، و حاج علی حجة الایمان و همو از قول حاج محمد حسن کوزه کنانی که از عرفای بنام بود نقل کرده است که مانند حاج علی گیلانی درویش مجردی و قلندر موحدی در روز کار کمتر دیده شده است . بی زاد و راحله اکثر شهرهای ایران و افغان و هندوستان و عثمانی را سیر نموده و عاقبت الامر به نائین در برج بقعه متبر که حاجی معتکف و در همان بقعه مدفون گردید . در بی دندانی آن جناب و جوهری گفته اند یکی آنکه حاج علی طریق و مشرب اویسیان داشت اویسی مشربان معمولاً دندان معین را قلع می کنند .

صاحب طرایق در آخر کتاب ضمن شرح سفر خود بشمال و عبور از رودسر آنجا رایکی از بندر گاههای باصفای بحر حزر دانسته و باز بیاد درویش گیلانی افتاده و نوشته است حاج علی بی دندان که ترجمه اش در ضمن احوال حاج عبدالوهاب و حاج محمد حسن نائینی گذشت ، از اینجا برخاسته است .

نگارنده ناچیز این سطور برای بدست آوردن اطلاعات بیشتری از شرح حال این قلندر آواره باغلب تذکره های خطی و چاپی موجود مراجعه کرد متأسفانه نامی از او دیده نشده است جز در فهرست کتابخانه دولتی تبریز و آنجا رساله ای بنام منظومه درویش علی گیلانی در تصوف و عرفان دیده شده است که بطریق سؤال و جواب مسانند گلشن راز شبستری سروده است اصل رساله بنخط نستعلیق در کتابخانه دولتی تربیت

تبریز ضبط است در ابتدای رساله مذکور غزلیاتی نوشته شده و در آن غزلیات علی و دیوانه علی تخلص نموده است. در ابتدای کتاب در وسط دایره‌ای نوشته شده «جلد بیستم از کتاب اشعار درویشعلی کیلانی در حلب» آخر کتاب می‌نویسد عدد ابیات این کتاب یکهزار و هفتصد و بیست و هجرت و معدود است در حلب محروسه گفته شد نظمش در سی و سه روز تمام شد در ماه جمادی‌الآخر در سال نهصد و شصت و پنجم از هجرت .

در نخستین صفحه رساله بالای سر لوح این بیت نوشته شده است :

بی وقت برآمد چو گل سرخ من از باغ

هیبهات که هر بلبل از این بهره توان یافت

آیا سراینده این منظومه همان حاج علی کیلانی معروف به بی‌دندان است؟؟ این پرشی است که محققین و متبعین و اساتید عالیقدر بویژه خوانندگان دانشمند مجله کهنسال ارمنان چنانچه بآن پاسخ دهند متنی بر نگارنده ناچیز این سطور گذاشته اند. اگر اطلاعاتی در این زمینه دارند چه بهتر که با انتشار آن در گرامی مجله ارمنان علاقمندان را سپاسگزار نمایند.

پند

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا بخلاف
آن کار کنی که عین صواب است . بدخوی در دست خوی بد خود گرفتار
است که هر جا رود از چنگ عقوبت او خلاص نیابد .

(سعدی)

مرحوم: قویم الدوله

یادی از حیدرعلی کمالی

میان دو جنگ جهانی رساله‌ای بنام اخلاق - یا - حکمت عملی تألیف کرده بودم که در سال ۱۳۳۶ قمری بطبع رسید و شادروان دکتر ابراهیم حکیم‌الملک تقریظ ذیل را بقصد تشویق بر آن نوشتند :

اخلاق یا حکمت عملی نگارش جناب اجل آقای قویم الدوله الحق جای آن دارد که سرسلسله تألیفات جدیدۀ اخلاقی محسوب شود .

نسبت بخدمات عالیہ‌ای که اسلاف بزرگوار ما باین علم کرده اند نمی‌توان حق ناشناس بود ، چه گذشته از اینکه اخلاق در حکمت مافصول و ابواب خود را داشته و شعراء عالیقدر باری زبان هم تقریباً نکته‌ای از نکات اخلاقی نیست که بهزاران طرز دلنشین ادا نکرده باشند ، امثال غزالیها ، خواجه نصیرها حتی درین اواخر نراقیها که از پهلوانان زبر دست این میدانند کمتر فرعی از فروع آن از قلمشان متروک و منسی مانده است . لکن دو نقیصه را در مؤلفین سلف نمی‌شود انکار کرد : یکی مشوب بودن موازین اخلاق ایشان با فلسفۀ تصوف که تمدن مکانیکی یا ساده‌تر اسلام عملی نمی‌تواند بنظر بیطرفی در آن به بیند، دیگری منوط بودن استفادۀ آن بحدی از معلومات که از تعمیم افاده می‌کاهد .

اصول اخلاق حسنه را در مکتب مادری با شیر و در دبستان معلم با ترکیبات اولیۀ هجائیه باید در ذهن ساده اطفال جای داد ، و گرنه آهن سرد کوفتن را آهنگران هم عیب میدانند .

از مؤلف محترم محض اینکه بهتر مصداق مبتکر و یا لااقل ناقل این فکر از
دنیای متمدن باشند منتظرم برای کلاسهای پایین تر هم ترتیب ساده تری بدهند تا نفع اعم
و خدمت اکمل و اتم باشد . . .

در آن رساله اخلاق داستانی از راستگویی اثر واشنگتن آزادی بخش و نخستین
رئیس جمهور ممالک متحده آمریکا شمالی آورده بودم که شادروان حیدرعلی کمالی
منظوم کرد :

ز واشنگتن قصه ای آرمت
که زی راستی راه بسپارمت
شنیدم از آن : تا که او بوده است
رهی جز درستی نه بیموده است
که در کودکی تیشه ای یافتی
شدی شاد و زی باغ بشتافتی
بشاخ درختان بر آویختی
کهی برگ و که بارشان ریختی
قضا را بنارنج خوب پدر
رسانید آسیب سختی پسر
پدر خواستی تا که بشناسدی
کسی کو ز دست آمدش این بدی
پسر را ازین کار پرسید و گفت :
که این راز برمن نشاید نهفت

تو آیا توانی که آری بدست
 بیاغ آنکه رفت و درختان شکست ؟
 منش خواهم او را یکی گوشمال
 دهم تا دگرگونه گرددش حال
 ز خشمش هراسید اگر چه بسر
 ولیکن نه پیچید از صدق سر
 بگفتا : من از راستی نگذرم
 سرار باز گیرند از پیکرم
 سیاست مرا کرد باید همی
 که در باغ این کار من کردی
 پدرچون دراو صدق این گونه دید
 در آغوش از روی مهرش کشید
 بگفتش : اگر چه تو کردی خطا
 که بشکستی آن طرفه نارنج را
 نهالی که من خود ورا کاشتم
 چو جانش همی دوست میداشتم
 ولیکن چو از صدق گفتی سخن
 نشاید ترا هیچ جز عفو من
 ترا صدق پیش من ای نیکبخت
 نکوتر بود از هزاران درخت
 که باشد گلش نقره میوه طلا
 چنین بوده تا بوده آیین مرا

از سخنان دلفروز مهربابا

چنان باید در روز کار زیست که زندگانی مان از طرف پروردگار برای جهانیان پیام راستی و درستی باشد. هر گاه در زندگانی خود در انجام وظایف روزمره دنیائی خدمت بخلق و هموعان را پیشه خود سازیم چنان است که بدون ترك دنیا تارك دنیا شده ایم. اگر عشق ما بخداوند حقیقت داشته باشد در همه حال با او هستیم و هیچگاه از او جدا نمی شویم.

ریاکاری، نادرستی و ظاهر سازی که در جهان امروز مشاهده میگردد هیچگاه درد دنیا سابقه نداشته و همین تظاهر و ریاکاری است که انسان را به پست ترین درجات اخلاقی سوق داده است. برای مردم عادی که بزندگانی روزانه مشغول میباشند نزدیک ترین طریق برای وصول بحق و حقیقت آن است که نسبت بعموم بشر قطع نظر از دین، نژاد یا فرقه و ایمان باینکه خدا در قلب همه موجود است اندیشه و گفتار و کردار خود را با مهر و محبت توأم سازند.

تسلط و پیروزی بر سرکشی هوسهای نفسانی موجب صفای باطن و پاکیزگی سیرت انسان میگردد. کسی که از پیش آمدها و سوانح روزگار نهراسد و مشقتها و سختی هارا با آرامی تحمل نماید در حقیقت تسلیم اراده پروردگار گردیده است. از مصائب و بدبختیها آزرده خاطر نگردید بلکه شکر خدای را بجای آرید که فرصتی برای بدست آوردن قوه تحمل و شکیبائی بشما اعطاء کرده است. هر گاه ایمانی محکم و عشق آتشیسی بخداوند داشته باشید هیچ بدبختی و مصیبتی در شما تأثیر نخواهد کرد.

دین یعنی بخدا عشق ورزیدن و این عشق هدف تعلیمات همه مذاهب میباشد. هر فردی از افراد چه عالی و چه پست چه توانگر و چه مستمند میتواند دارای این عشق باشد.

از سخنان دلفروز مهربابا

چنان باید در روز کار زیست که زندگانی مان از طرف پروردگار برای جهانیان پیام راستی و درستی باشد. هر گاه در زندگانی خود در انجام وظایف روزمره دنیائی خدمت بخلق و هم‌نوعان را پیشه خود سازیم چنان است که بدون ترك دنیا تارك دنیا شده ایم. اگر عشق ما بخداوند حقیقت داشته باشد در همه حال با او هستیم و هیچگاه از او جدا نمی‌شویم.

ریاکاری، نادرستی و ظاهر سازی که در جهان امروز مشاهده می‌گردد هیچگاه درد دنیا سابقه نداشته و همین تظاهر و ریاکاری است که انسان را به پست‌ترین درجات اخلاقی سوق داده است. برای مردم عادی که بزندگانی روزانه مشغول می‌باشند نزدیک‌ترین طریق برای وصول بحق و حقیقت آن است که نسبت بعموم بشر قطع نظر از دین، نژاد یا فرقه و ایمان باینکه خدا در قلب همه موجود است اندیشه و گفتار و کردار خود را با مهر و محبت توأم سازند.

تسلط و پیروزی بر سرکشی هوسهای نفسانی موجب صفای باطن و پاکیزگی سیرت انسان می‌گردد. کسی که از پیش آمدها و سوانح روزگار نهراسد و مشقتها و سختی‌ها را با آرامی تحمل نماید در حقیقت تسلیم اراده پروردگار گردیده است. از مصائب و بدبختیها آزرده خاطر نگردید بلکه شکر خدای را بجای آرید که فرصتی برای بدست آوردن قوه تحمل و شکیبائی بشما اعطاء کرده است. هر گاه ایمانی محکم و عشق آتشیسی بخداوند داشته باشید هیچ بدبختی و مصیبتی در شما تأثیر نخواهد کرد.

دین یعنی بخدا عشق و ورزیدن و این عشق هدف تعلیمات همه مذاهب می‌باشد. هر فردی از افراد چه عالی و چه پست چه توانگر و چه مستمند میتواند دارای این عشق باشد.

کتابخانه ارمغان

کتاب توفیق

جریده کهنسال توفیق که یکی از نشریات وزین کشور و متجاوز از نیم قرن است بازبان فکاهی درتنویر افکار و بالابردن سطح معرفت عمومی خدمات شایانی انجام داده اخیراً نیز اقدام بچاپ و انتشار کتبی بامطالب و مباحث متنوعی نموده است که مطالعه آنها برای اهل ذوق و فرهنگ بسی سودمند و معتنم خواهد بود. کتاب توفیق نیز یکی از این نشریات بدیع است که بامضامین و موضوعات متنوع سرگرم کننده بزبور طبع آراسته گردیده و در دسترس خوانندگان خوش ذوق گذارده شده است. جدولهای فکاهی، کاریکاتورهای دیدنی ودها لطایف و قطعات خواندنی مواد اصلی این کتاب را تشکیل میدهد که باقریحه و سلیقه خاصی تهیه و تنظیم گردیده است. مادر ضمن توصیه مطالعه این کتاب باهل ذوق و هنر موفقیت فاضل ارجمند آقای حسین توفیق مدیر گرامی جریده توفیق را خواستار گردیده و برای دیگر نویسندگان و کارکنان این روزنامه توفیق کامل آرزو مینمائیم.

شمس التواریخ

مرحوم شیخ اسدالله ایزدکشب از فضلاء و پیشوایان اهل طریقت معاصر بود که در اصفهان میزیست و اهل فضل و ادب را تا آخرین دقایق حیات از محضر پرفیض خویش بهره مند و مستفید میساخت. او دارای تألیفات و تصنیفات متعدد بود و بانخلص شمس اشعاری بدیع شامل غزل و قطعه و قصیده از خود بیاد کار گذارده است. بیشتر آثار وی از آن جمله شمس التواریخ در زمان حیات مؤلف طبع و انتشار یافته است. شمس التواریخ که بطور اختصار شرح حال و آثار عرفاء، فقهاء، ادباء و علماء را دربر دارد و در این اواخر نسخ آن نایاب شده بود بسی و اهتمام فرزند دانشمندش آقای عبدالباقی آذرکشب با کاغذ و چاپ اعلا تجدید طبع گردیده و اینک خواستاران میتوانند با آسودگی خیال از مطالعه آن بهره مند گردند.

منظومه سرگذشت اردشیر بابکان

از نسخ منظومه سرگذشت اردشیر بابکان اثر استاد فقید وحید دستگردی که
شاهکار بی نظیری از سخن شیوای فارسی است، شماره‌های معدودی فایده که اصل شعر
و ادب می‌توانند از کتابخانه ابن سینا بدست آورند. فضلاء و سخن‌سنان دور و نزدیک
از تهیه آن غفلت نخواهند نمود.

ارمغان

مجله ارمغان تنها نامه کهنسال ادبیات و سخن اصیل فارسی است که با انتشار سی و پنجمین دوره خود در طول چهل و اندی سال که از تاریخ تأسیس آن میگذرد خدمات شایانی به عالم علم و ادب کشور انجام داده است. دوره‌های سی و پنجساله ارمغان و ضمایم و مطبوعات آن بمنزله نفیس‌ترین کتابخانه سخن و ادب فارسی است که فضاء و سخن سنجان را از داشتن صدها جلد کتب ادبی و علمی و تاریخی خطی و چاپی بی‌نیاز و مستغنی میسازد. ارمغان از دیرباز نامه دانشوران و دانش‌پژوهان و ایران دوستان و ورونزدیک بوده و در سراسر جهان هر کس در هر کجا که با سخن و ادبیات شیرین فارسی سروکار داشته از مطالعه آن غفلت بورزیده است. ادباء، شعراء، نویسندگان، محققان، مستشرقان، وطن‌دوستان و ایرانیان علاقه‌مند بافتخارات و آثار میهن‌ناگزیر بمطالعه و اشتراك ارمغان میباشند.

انجمن ادبی حکیم نظامی

روزهای چهارشنبه هر هفته از ساعت پنج بعد از ظهر ببعد مطابق روش دیرین در محل اداره مجله ارمغان دایر مییاشد. دانش‌پژوهان و اهل ذوق و ادب میتوانند با حضور خود در انجمن از بحث‌های ادبی آن استفاده نمایند.